

## رأی دادن یا رأی ندادن؟ مسئله این است.

فراخوان عمومی: چگونه از بن بست فعلی خارج شویم؟

فرزانه آقائی پور

دو نکته: ۱- پوزش می‌طلبم که برای رسیدن به نتیجه، ناگزیرم در صغری کبری‌هایی که می‌چینم، آن‌چه را همه می‌دانند، از نو بگویم و ۲- آمار ذکر شده در مقاله، جملگی از مطبوعات کشور استخراج شده است.

— سال ۷۶ کسانی که خاتمی را می‌شناختند، از دیگران دعوت کردند به او رأی دهند. خاتمی شد مظهر امید. چیزی در حال سربرداشتن بود که مردم ناامید از تحول و اصلاح را دوباره امیدوار و دلگرم ساخت. انتخابات سال ۷۶ اتفاق کوچکی نبود که نظیرش را هر روز ببینیم. و یقیناً نقش روشنفکران، چه آن‌ها که در حکومت و یا حاشیه آن بودند و چه آن‌ها که خارج از حکومت بودند، در حادث شدن آن تعیین کننده بود.

— عدم شرکت مردم در انتخابات اسفند ۸۱ حادثه بزرگ دیگر سال‌های اخیر بود. این حادثه بدون دخالت روشنفکران اتفاق افتاد و به نظر من یک هشدار بزرگ بود. هشدار مردم به حاکمان.

— تلاش می‌کنم نظریات خود و مردمی را که با آن‌ها در تماس هستم (و حتی رغبت نمی‌کنند نظریات خود را در جامعه مطرح کنند) بیان کنم تا شاید پاسخی بیابیم به پرسش اصلی این روزها: رأی دادن یا رأی ندادن؟ و از همه روشنفکران، اندیشمندان و دلسوزان جامعه دعوت می‌کنم نظریات خود و اطرافیان خود را مطرح

کنند تا با همفکری و همدلی و تکیه بر خرد جمعی راهی یافت شود که مورد تأیید اکثریت افراد جامعه باشد. و بتوانیم (قبل از آن که، به علت نداشتن تشکیلات فراگیر، هزینه بسیار هنگفتی به ما تحمیل شود) راه حلی خردمندانه بجوییم.

— مردم قویاً و با قاطعیت خواستار حکومت مردمسالارانه هستند. آن‌ها می‌گویند به تاریخ نباید ساده نگاه کرد. دموکراسی پس از چند هزار سال مدنیت بهترین روش حکومت و چرخش قدرت در دست گروه‌هایی است که مدعی ادارهٔ جامعه هستند. این روش حکومت باید تمام و کمال در ایران پیاده شود. حاملان نظریات افراطی باید در حد طرفدارانشان در جامعه بتوانند در حکومت و قدرت سهیم باشند و نه بیش از آن.

— مردم می‌گویند مدت‌های طولانی انرژی انرژي کلانی از اکثریت جامعه، صرف آن شده تا اقلیتی را که در مراکز قدرت موضع گرفته‌اند و به هیچ ترتیبی حاضر نیستند مواضع خود را ترک کنند، قانع کنند که کار آن‌ها نه قانونی است و نه اخلاقی. مردم معتقدند این انرژی کلان که می‌بایست صرف جلو بردن جامعه می‌شد، به هرز رفته و مسئولیت این ائتلاف انرژی با محافظه‌کاران است که با مقاومت، جامعه را به حالت ایستا نگه داشته‌اند.

— امروز تقریباً همه می‌دانند که هیچ کس یا هیچ گروهی مواضع برتر (قدرت، ثروت و شهرت مظاهر موقعیت برتر است.) خود را داوطلبانه به دیگری واگذار نمی‌کند. وگرنه مواضع فروتر به سهولت واگذار می‌شوند.

— امروز تقریباً همه می‌دانند که همهٔ اظهارنظرها و عملکردهای محافظه‌کاران (با هر رنگ و لعابی) در جهت حفظ موقعیت برتر است و آن‌ها منافع جامعه را لحاظ نمی‌کنند.

— بخش بزرگی از مردم می‌گویند تنها با قاطعیت، تنها به حکم قانون و تنها با صرف نیروی عظیم می‌توان به یکباره این مقاومت خانمانسوز را درهم شکست و به آن‌ها فهماند تنها در حد پشتیبانی مردم باید متوقع سهم شدن در حکومت باشند.

— امروز همه می‌دانند که با خواهش، التماس، دعای توسل و نصیحت، صاحبان قدرت، مواضع برتر خود را واگذار نمی‌کنند. از میان موارد فوق، نصیحت، اگر منافع ملی مورد توجه آن‌ها می‌بود، می‌توانست مؤثر باشد. اما می‌بینیم که نیست. یعنی در واقع هیچ‌گاه نبوده. سعدی و فردوسی زیباترین نصایح را به صاحبان قدرت و ثروت

کرده‌اند، مؤثر بوده؟

— رئیس جمهور بوش با توجه به اشکالی که در سیستم انتخاباتی آمریکا وجود دارد، به کاخ سفید رفت. انتخابش مورد تأیید اکثریت نبود. عملکرد دوره ریاست جمهوری او هم مورد رضایت مردم و روشنفکران آمریکا نیست. اما با این همه، مردم آمریکا ناامید نیستند و خود را تحقیر شده احساس نمی‌کنند. زیرا سیستم حکومتی آن‌ها چنان است که در دوره بعدی می‌توانند اشتباه و یا اشکال بوجود آمده را جبران کنند. مردم می‌گویند در ایران هم چنین امکانی وجود دارد؟

— در سوئیس قانونی وجود دارد که اگر صد هزار نفر از شهروندان (در مواردی پنجاه هزار نفر) امضا جمع کنند، می‌توانند تقاضای رفراندوم برای تغییر قانون اساسی و یا تغییر بخشی از آن را بکنند. شاید کسانی فکر کنند که وجود چنین ماده قانونی، باعث سست و ناپایدار بودن قانون اساسی سوئیس می‌شود. اما در عمل چنین نیست. اگر یک اقلیت بتواند قانونی برخلاف مصالح اکثریت به تصویب برساند، اکثریت به راحتی می‌تواند آن را به حالت اول درآورد. و در عمل از آن‌جا که مردم برخلاف مصالح خود کار نمی‌کنند و اقلیت هم می‌داند که چنین کاری نتیجه نخواهد داشت و فقط موجب ائتلاف انرژی خواهد شد، دست به کاری حاصل نخواهد زد. در نتیجه قانون اساسی فقط در جهت کمال و بهتر شدن مورد تجدید نظر قرار خواهد گرفت. مردم می‌گویند در سوئیس اصل بر این است که مردم صلاح خود را تشخیص می‌دهند؛ در جمهوری اسلامی ایران هم اصل بر این است که مردم صلاح خود را تشخیص می‌دهند؟

— مردم موفق و مغرور، ثروت‌های یک مملکت هستند و می‌توانند کوه را از جا بکنند. مردم تحقیر شده و درمانده از راه بردن خود و خانواده خود هم عاجزند. آیا ما مردمی مغرور و موفق هستیم؟ سرمان را از زیر برف درآوریم و نگاهی به وضع موجود بیاندازیم و نگوئیم سیاه‌نمایی است، بلکه مسئولان سیاه کردن بخت مردم را مقصر بدانیم و تلاش کنیم عقب‌ماندگی‌ها جبران شود.

— بنا بر آمار منتشر شده از سوی سازمان ملل متحد دو دهک لایه مرفه جامعه در ایران ۵۰ درصد درآمد و مصرف را به خود اختصاص داده و دو دهک پائین ۱/۵ درصد را. کسانی که خبر را به صورت فوق اعلام کرده‌اند به خیال خود آبروداری کرده‌اند و به زعم من سرشان را زیر برف کرده‌اند به خیال پاک کردن صورت مسئله.

می‌توانید با آن چه در سطح شهرها و کشور می‌بینید خود به حدس و گمان دریابید که اگر یک دهک بالا با یک دهک پائین مقایسه شود نتیجه چه خواهد بود. و حتی ۵ در صد بالا با ۵ در صد پائین. دره عمیق اختلاف طبقاتی پنهان کردنی نیست.

— پدیده کودکان خیابانی و خانواده‌هایی که از بازوان لاغر آن‌ها (که می‌بایست روی نیمکت مدرسه می‌نشستند و با دوستانشان بازی می‌کردند) امرار معاش می‌کنند، همه را متأثر می‌کند. در هیچ کجای دنیای متمدن سر هر چهار راه این همه کودک و نوجوان به گل‌فروشی، روزنامه‌فروشی و ... مشغول نیستند. این وضعیت مایه شرمساری است و مسلماً راه حل جمع‌آوری (؟) آن‌ها نیست.

— آمار ترک تحصیل کودکان از مقطع دبستان به راهنمایی ( ۲۰/۱ ) از کل نوجوانان ایرانی از تحصیل در مقطع راهنمایی محرومند در حالی که ۹۵ درصد آن‌ها به دبستان می‌روند. و راهنمایی به دبیرستان خود گواه دیگری بر فقر و نابسامانی زندگی بسیاری از هم‌میهنان ماست.

آمار ۶۱/۷ درصدی شرکت کنندگان دختر در کنکور دانشگاه‌ها و قبولی بیش از ۵۵ درصدی آن‌ها، قبل از آن که طرفداران برابری زن و مرد را خوشحال کند که زن‌ها بیش‌تر مشتاق تحصیل علم هستند، باید مسئولان مملکت را به فکر وادارد. این آمار نشان دهنده آن است که اولاً پسرها ناچارند در آمدی داشته باشند و به اقتصاد خانه کمک کنند و ثانیاً پسرها از تحصیل علم در دانشگاه ناامید شده‌اند. آن‌ها دیده‌اند که موفقیت و قدرت در گرو تحصیل علم نیست. در حالی که در مورد دختران، این آمار بالا نشان دهنده آن است که رفتن به دانشگاه تنها راه ورود به جامعه و روشن‌تر شدن آینده آن‌هاست. زن‌ها حتی اگر پس از اتمام دانشگاه کار پیدا نکنند، وضعیتشان هزار بار از در خانه ماندن و ازدواج تحمیلی و ... بهتر خواهد شد.

— به گفته مقامات نیروی انتظامی تنها ۴۰۰۰ نفر دختر جوان بین ۱۵ تا ۲۰ سال در سطح شهر تهران به خودفروشی مشغولند. آمار زنان خیابانی در سال ۸۲ نسبت به سال ۸۱ پانزده درصد افزایش داشته است.

— ۱/۶ درصد دختران بین ۱۰ تا ۱۴ سال به خانه شوهر می‌روند.

— آمار خودکشی و خودسوزی در ایران بسیار بالا است. روزی ۱۱ نفر با میانگین سنی ۲۹ سال در ایران خودکشی می‌کنند. خودکشی سومین عامل مرگ و میر نوجوانان

و جوانان بین ۱۵ تا ۲۴ سال است.

— آمار بی‌کاری نگران‌کننده است. بنا به روایتی ۲ میلیون و بنا به روایتی ۳ میلیون بیکار بدون امید به هر دری می‌زنند. آن‌هایی هم که کار می‌کنند، با توجه به سطح درآمد پائین، گرانی و تورم، وضعیت مطمئنی ندارند.

من خود مرد جوان کارگری را دیدم که مدت‌ها با خودش در جدال بود که پیشنهاد دوستانش را برای شرکت در کار قاچاق بپذیرد یا نه. او می‌گفت با ۱۲۰ هزار تومان من زن و فرزندم چه بکنیم؟ وقتی با او درباره جوانانی که با این کار به ورطه نابودی کشانده می‌شوند صحبت کردم، گفت کسی هم به فکر من و خانواده من هست؟ سرآخر دیگر سر کار خود حاضر نشد.

— آمار معتادان، بنا به روایتی ۲ میلیون و بنا به روایتی (مطمئن‌تر) ۳/۷ میلیون و کسانی که به طور مستقیم با این مشکل اجتماعی روبرو هستند (۱۰ تا ۱۲ میلیون نفر) واقعاً نگران‌کننده است.

— وضع راه‌ها و آمار کشته شدگان حوادث رانندگی (۲۲ هزار نفر در سال) هیچ کس را به فکر چاره نمی‌اندازد. گسترش خطوط راه آهن می‌تواند در حمل و نقل بار و مسافر نقش برجسته‌ای بازی کند و مسافرت‌ها را ایمن‌تر کند و برای کشورمان هم از نظر ترانزیت کالا درآمدزا باشد اما متأسفانه در دستور کار جمهوری اسلامی نیست.

— در حالی که اثبات شده که راه‌حل مشکل ترافیک و آلودگی هوا گسترش شبکه حمل و نقل عمومی و گسترش فضای سبز است، در شهرهای بزرگ حتی از فضای سبز موجود به نفع ساختمان‌سازی کاسته می‌شود و به جای ساخت قطار و اتوبوس، اتومبیل‌های شخصی روز به روز بیش‌تر وارد بازار می‌شوند. اخیراً که در کمال تعجب ساخت و عرضه موتورسیکلت‌های رنگ و وارنگ شتاب گرفته.

— سطح درآمد (درآمد سرانه ایران ۱۶۳۰ دلار، نصف ترکیه و یک چهارم میانگین درآمد سرانه جهان)، سطح تولید، سطح سواد (متوسط ۷ کلاس برای هر ایرانی) و ... همه تفکر برانگیز است.

— شکی نیست که در همه زمینه‌ها نارسایی و کمبود داریم. استاندارد زندگی در کشور ما بسیار پائین‌تر از استاندارد زندگی در کشورهای پیشرفته است. ژاپنی‌ها همان زمان که امیرکبیر می‌خواست در ایران دست به اصلاحات بزند و با مقاومت

محافظه‌کاران زمان خود روبرو شد، شروع به ارتباط با دنیای خارج کردند و تحول از سنت به مدرنیته را آغاز کردند. اکنون فاصله آن‌ها با ما باور نکردنی است. کره‌ای‌ها جلوی چشم ما ظرف همین ۲۵-۲۰ سال گذشته با سرعت از ما فاصله گرفتند. اگر به همین ترتیب ادامه دهیم، به سرعت در همه زمین‌ها به رتبه‌های آخر جهان خواهیم رسید.

— کافی است سری به مدارس، بیمارستان‌ها، خانه‌های سالمندان، اداره‌های دولتی عریض و طویل (و برعکس ادعاها رو به گسترش، با کاغذبازی وحشتناک)، بانک‌ها، بیمه‌های تأمین اجتماعی و خدمات درمانی (که اسفناک‌ترین وضع را دارند) بزنید و آن‌ها را با استانداردهای جهانی مقایسه کنید تا به عمق فاجعه پی ببرید.

برای نمونه از میان موارد فوق پیشنهاد می‌کنم سری بزنید به بیمارستان تخصصی کلیه هاشمی نژاد در مرکز شهر تهران (در وضعیتی متوسط و نه بسیار فاجعه بار).

وضعیت غذای بیماران را ببینید. بهداشت و نظافت بیمارستان، خدمات پرستاری و رسیدگی به وضع بیماران را. با همراهان بیمارستان‌ها که همان دم در بیمارستان، شب را به صبح می‌رسانند و فروتنانه گاه کنار خیابان می‌خوابند و البته گاهی از شدت استیصال غذای بیماران و یا همراهان آن‌ها را به پرسه‌های هزار تومانی از کارگران در مانده‌تر بیمارستان می‌خرند، صحبت کنید و سپس همه این‌ها را با یک بیمارستان دولتی در هر کشور دنیای متمدن مقایسه کنید. یقیناً عرق شرم بر پیشانی شما می‌نشیند.

— در زمینه آزادی و حقوق بشر، مسائل رفاهی، امنیت، عدالت و ...، در همه زمین‌ها وضع اسف‌بار است.

— روزنامه‌ها را که ورق بزنیم، بخشی از مطالب خبرهایی است حاکی از صدور حکم جلب و یا محکومیت فلان و بهمان روزنامه‌نگار، فعال سیاسی، نویسنده، ناشر و احضار مدیران مسئول روزنامه‌ها، خبرگزاری‌ها و ... بخشی مقالاتی است حاوی نصایح خیرخواهانه که مضمون تقریباً همه آن‌ها را می‌توان با عبارات زیر بیان کرد:

- عمل به قانون عامل استحکام حاکمیت
- راهی جز بازسازی اعتماد عمومی نداریم
- خود را با خواست‌های مردم تطبیق دهیم

- کاهش مشارکت مردم نگران کننده است
- انتقال مسالمت آمیز قدرت در حکومت مردمی

و بخشی پرسش هایی بی پایان است. از این قبیل:

- پرونده قتل های زنجیره ای به کجا کشید؟
- چرا با خودسرها برخورد نمی شود؟
- چرا بی قانونی؟
- چرا اخلاق اسلامی فراموش شده؟
- چرا پرونده های تحقیق و تفحص بلا تکلیف مانده؟
- چرا برخی مصونیت آهنین دارند؟

و بالاخره برخی از مطالب، حاوی تهدیدهای خارجی است.

دوستان عزیز! دشمن از نقاط ضعف ما استفاده می کند نه نقاط قوت ما. نقاط ضعف خود را بشناسیم و آن ها را درمان کنیم. با لاپوشانی، نقاط ضعف از بین نمی روند. با تهدید به این که هر کسی که از نقاط ضعف و اشتباهات سخن بگوید، عامل استکبار جهانی است، جاسوس آمریکا و اسرائیل است و یا دارد سیاه نمایی می کند، نقاط ضعف از بین نمی رود.

— این واقعیتی انکارناپذیر و دردناک است که مردم ایران تحقیر شده اند و تحقیر می شوند. به اشکال مختلف. آن ها درمانده اند. زندگی خود و خانواده شان روی دستشان مانده و با چه کنم روز را شب می کنند. زندگی شان نابسامان است و امید به بهبود وضع و تحول را از دست داده اند.

— این واقعیتی است که مردم ایران خشمگین هستند. کافی است هر جا که می روید به درد دل هایشان گوش دهید. کافی است دمی از وعده های پوچ و نصیحت های پوچ تر دست برداشته شود و گوش شنوایی باشد تا دیده شود که این خشم فروخورده و این احساس نومیدی و درماندگی تا چه حد وسیع و عمیق است.

— نیازهای انسان غیر از نیازهای اولیه غذا، مسکن، پوشاک و امنیت، نیازهای روحی همچون سرفرازی، احترام، موفقیت و خیلی چیزهای دیگر هم هست. از آنجا که بی حرمتی به همه اقشار جامعه مشکلی فراگیر است، تحقیر مردم ایران بسیار وسیع و همه جانبه است و تقریباً تمامی لایه‌های اجتماع را می‌پوشاند.

— تحقیر و شرمساری و درماندگی را با امید به بهبود می‌توان تحمل کرد اما...

— در غیاب امید، واکنش ناتوانی، خشم فروخورده و تحقیر چگونه است؟

در صورت نبودن آگاهی به شکل دزدی، جنایت، اعتیاد، خودکشی و ... بروز می‌کند که آمار چنین حوادثی در کشور ما بسیار بالا است و در صورت آگاهی ... به نظر من هشدار مردم در انتخابات سال ۸۱ را باید جدی گرفت. اگر این هشدار جدی گرفته نشود، در غیاب تشکیلات فراگیر مردمی، تنها خدا می‌داند چه حرکات غیرقابل پیش بینی در انتظار مردم ما و چه سرنوشتی در انتظار میهن خواهد بود.

— پس از نگاه اجمالی به آمار و ارقام و زمینه‌های واقعی زندگی مردم، بیایید با هم نگاهی بیاندازیم به عملکرد و نحوه مدیریت برخی از مدیران تا ببینیم مردم چرا خود را تحقیر شده احساس می‌کنند، چرا خشمگین هستند و چرا ناامید.

• چندی قبل به بهانه جمع آوری (؟) زنان خیابانی، اتومبیل‌هایی را که راننده آنها زن بود متوقف و ماشین را توقیف می‌کردند و از راننده می‌خواستند چند روز بعد با مدارک کافی و معتبر به مرکزی مراجعه و ماشین خود را تحویل بگیرد. این کار بر مبنای کدام یک از قوانین و یا معیارهای اخلاقی صورت گرفت؟ اثری که بر روح و روان زن‌های درگیر در این ماجرا و اطرافیان آنها گذاشت چگونه پاک خواهد شد؟ تا کون بارها و بارها شاهد چنین اعمالی بوده‌ایم.

• دختران و پسرانی که به بهانه‌های واهی طی این سال‌ها شلاق خوردند و تحقیر شدند، چگونه می‌توانند فراموش کنند؟ این کارها با چه منطقی انجام شد؟ و شنیدنی است که همین روزها، عضو عالی‌رتبه نظام که باید مصالح نظام را در نظر بگیرد، مجدداً از شلاق زدن به دختران و پسران ۱۸ ساله، دفاع کرد.

• دانشجویانی که به علت حمله عوامل خودسر به اجتماعات کتک خوردند، دستگیر و زندانی شدند. آن‌هایی که در حمله به خوابگاه‌ها و دانشگاه‌ها در

سراسر ایران لطمه دیدند، آن‌هایی که به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شدند و خانواده و اطرافیان آن‌ها، چگونه می‌توانند این حوادث را فراموش کنند؟ این حوادث در دفاع از چه حقیقتی اتفاق افتادند؟

• اطرافیان و افراد خانواده زندانیان که می‌دانند آن‌ها شکنجه و تحقیر می‌شوند و کاری از دستشان بر نمی‌آید، این احساس ناتوانی و ناامیدی را به کجا ببرند؟ از کسانی که بستگان و دوستانشان را در قتل‌های زنجیره‌ای از دست دادند و پس از این همه سال هنوز کاری از دستشان بر نمی‌آید زیرا جنایتکاران و آمران چنین حرکات شنیعی مصونیت آهنین دارند، چیزی نمی‌گویم که دیگران بسیار گفته‌اند و شنیده نشده.

— مهم‌ترین عاملی که از استمرار اشتباهات جلوگیری می‌کند و به طور مستمر اصلاح امور را مد نظر دارد، نظارت بر حسن انجام کارهاست. در دنیا هر چه بدون نظارت به حال خود رها شود، به سمت فساد و تباهی خواهد رفت. این یک قانون اثبات شده است. اما متأسفانه در نظام حکومتی ما بر برخی از نهادها هیچ نظارتی صورت نمی‌گیرد؛ جایی هم که صورت می‌گیرد، نتیجه‌ای در بر ندارد. و این نیست مگر ضعف و بد عمل کردن بخش عدالت در حکومت ایران که کاملاً و در بست در خدمت محافظه‌کاران است و به جای برقراری عدالت، به یکی از ابزار سرکوب آنان تبدیل شده است.

افرادی که به آن‌ها اجحاف می‌شود می‌گویند دستگاه قضایی ما کند است و جانب حق را نمی‌گیرد. ۴۲ میلیون ساعت وقت مردم تهران در سال ۸۰ برای رسیدگی به پرونده‌های دادگاه‌های عمومی صرف شده است. مردم می‌گویند اگر پول داشته باشی، حتی می‌توانی مرتکب قتل نفس بشوی و دیه‌اش را پردازی و آزاد بگردی. اما اگر پول نداشته باشی، هیچ کس به دادت نمی‌رسد. مردم می‌گویند چه فایده از شکایت؟ باید پول و وقت صرف کنی، دنبال دعوا بدوی و سر آخر معلوم نیست چه کسی برنده است.

حداقل از زمان مشروطیت مردم ایران به طور سازمان یافته برای عدالت‌خانه مبارزه کرده‌اند و هم اکنون هم یکی از بزرگ‌ترین خواست‌های مردم ایران همین عدالت‌خانه است که اگر آن را داشته باشیم، مردم دلگرم می‌شوند که دادگاه صالحی هست که به ندای حق طلبانه آن‌ها پاسخ دهد.

— امروز حتی برای اداره شرکت‌های کوچک، شیوه مدیریت مشارکتی اعمال می‌شود؛ اما در ایران برای اداره مملکت شیوه مدیریت مشارکتی اعمال نمی‌شود و برای نظر مردم در مورد اداره مملکت کوچک‌ترین احترامی قایل نمی‌شوند.

— در مقابل این همه نارسایی و کمبود و این همه تحقیر، اظهار نظر بسیاری از افراد موجود در حاکمیت و برخی از روشنفکران شنیدنی است.

تکلیف جناح محافظه‌کار که خود مسبب همه نارسایی‌هاست روشن است. در بسیاری از مواقع منکر هر نوع نابسامانی می‌شوند و بدون توجه به آمار و شاخص‌های جهانی، ادعا می‌کنند وضع ما از همه کشورهای بهتر است و قوم نظر کرده خداوند هستیم. این گروه هر جا هم به کمبودی اشاره می‌کنند، می‌خواهند با فرافکنی گناه را به گردن اصلاح‌طلبان بیندازند.

اما در مورد اصلاح‌طلبان موجود در حاکمیت: بخشی راحت‌ترین کار را این می‌دانند که کاسه کوزه‌ها بر سر مردم شکسته شود.

یکی از چهره‌های معروف اصلاح‌طلب، اصلاح‌طلبان را به دو دسته بازیگر و تماشاگر تقسیم می‌کند. منظورش از بازیگر، چند صدتایی هستند که نماینده‌اند و یا روزنامه‌نگارند و ما همه را تماشاگر می‌داند. ایشان با زبان بی‌زبانی می‌گویند با وجود چنین تماشاگران غیرفعالی، همه جانفشانی‌های ما بازیگران عرصه اصلاحات به هیچ کجا نمی‌رسد. بازیگران این عرصه برای همیشه در قلب مردم جا دارند اما کمی فکر کنید چه نقشی به مردم واگذار شده که آن‌ها از زیر مسئولیت شانه خالی کرده‌اند؟ انقلاب را به یاد بیاورید. جنگ را. حاملان چنین نظریه‌ای می‌دانند که مردم برای مشارکت در تعیین سرنوشت خود آماده‌اند اما چیزی که با جدیت از آن‌ها خواسته شده، پس از جنگ، تنها و تنها شرکت در انتخابات بوده. وگرنه هر کس نمونه‌های بیشماری دارد از مواردی که مردم خواسته‌اند نقشی بازی کنند و با سدی از مقاومت محافظه‌کاران و حتی اصلاح‌طلبان (طیف نزدیک به محافظه‌کاران) روبرو شده‌اند.

تقاضاهای مکرر مردم برای تشکیل احزاب، سازمان‌ها، کانون‌ها و ... که دیگر جای خود دارد.

هر جا مردم گرد هم جمع شدند تا برای سرنوشت خود راهی بجویند، مورد حمله ارادل و اوباش قرار گرفتند و حاکمیت گناه ارادل و اوباش را نادیده گرفت و مردمی را

که گرد هم جمع شده بودند تا نقشی بازی کنند، سرکوب کرد.

لحن اصلاح طلب دیگری تحقیرآمیزتر است. ایشان به جای اعتراض به کسانی که با رأی ۲/۵ تا ۵ درصد مردم در شورای شهر نشستند و دستاوردهای چند دهه را نابود می‌کنند، و یا اعتراض به سیستمی که چنین اجازه‌ای به آن‌ها می‌دهد؛ مردم را مسئول این خرابکاری می‌داند. او می‌گوید: کسی که خودش را لوس می‌کند و برای حضور چند ساعته در عرصه انتخابات از عالم و آدم طلبکار می‌شود و ژست ناامیدی می‌گیرد و قهر می‌کند و از شرکت در انتخابات خودداری می‌کند، حتی اگر خواست‌های معقول و منطقی داشته باشد، به هیچ کجا نخواهد رسید و از عرصه اجتماع به حاشیه خواهد رفت.

دوست عزیز! ما در حاشیه هستیم. از این حاشیه‌تر؟

این دوست هنرمند منظورش این است که ما رأی بدهیم تا ایشان به حاشیه نروند و گرنه مردم همواره در حاشیه بوده‌اند و هیچ‌گاه به بازی گرفته نشده‌اند. غیر از ۳۰۰-۲۰۰ نفری که ظرف این مدت از این صندلی مدیریت به آن صندلی مدیریت تغییر مکان داده‌اند، و کسانی که به علت وابستگی‌های سببی و نسبی به شکلی از این وضع بهره برده‌اند، بقیه همه در حاشیه بوده‌اند. دوست عزیز! بهترین‌های مجلس را هم که ما انتخاب کرده‌ایم.

ایشان زنده بودن جنبش مردم را احساس نمی‌کنند. حرکات مردم برایشان معنی ندارد. ایشان انتظار دارند فرمان انتخابات که صادر شد، مردم سر از پا نشناسند و کورکورانه و تحت هر شرایطی اطاعت کنند و هر جا که اطاعت نکردند، یعنی خودشان را لوس کرده‌اند و ...

شرکت نکردن مردم در انتخابات (که شرکت در آن حق است و وظیفه نیست) شادمانی ندارد ولی انصاف بدهید مردمی که هیچ راه دیگری برای اعتراض ندارند و می‌بینند هر حرکت اعتراضی به شدت سرکوب می‌شود و منتخبانشان هم به علت وجود چندین مجلس بالا سری نمی‌توانند تحولی ایجاد کنند، چه کار دیگری می‌توانند انجام دهند؟

مردم فکر می‌کردند وقتی در انتخابات شرکت نکنند، نتیجه انتخابات مشروعیت نخواهد داشت زیرا با رأی اکثریت مردم نبوده. اما دیدند که محافظه‌کاران و حتی

اصلاح طلبان بدون توجه به این عدم مشروعیت، نتیجه انتخابات را پذیرفتند.

هرکجای دنیا بود با این درصد پائین شرکت کننده، انتخابات باطل اعلام می‌شد.

یکی دیگر از اصلاح طلبان شاخص که بسیار قابل احترام است می‌گوید: هر قدر مردم زودتر خسته شوند، اهداف اصلاحات دیرتر تحقق می‌یابد. دوست عزیز! از هر زاویه‌ای که نگاه کنیم حاکمان باید مراعات مردم خسته را بکنند.

— یکی از قابل احترام‌ترین افراد اصلاح طلب مجلس می‌گوید «دموکراتیزه شدن جامعه ایران اسباب و لوازم خود را می‌طلبد که صبر و حوصله مردم از مهم‌ترین آن‌هاست.» او شرایط ایران را با دهه ۳۰ که دکتر مصدق نخست‌وزیر بود و طی یک کودتا برکنار شد مشابه می‌داند و می‌گوید «مصدق شایسته خانه‌نشینی و عدم حمایت مردم نبود.»

— این توهم که اصلاحات یک پروژه بسیار طولانی مدت است که بستگی به صبر و تحمل و خسته نشدن مردم دارد، از آن جا ناشی شده که محافظه‌کاران با قاطعیت در مواضع خود ایستاده‌اند و ابزار سرکوب هم در دست آن‌هاست و اصلاح طلبان فکر می‌کنند نمی‌توانند با قاطعیت در مقابل محافظه‌کاران بایستند، زیرا ابزاری برای مبارزه در دست ندارند و فکر می‌کنند باید با روش‌های کدخدامنشی و با خواهش و التماس و حرکتی مورچه‌وار، ذره ذره جلو بروند تا به تریش قبای هیچ کس برنخورد و مردم هم باید صبور باشند و کاسه صبرشان لبریز نشود و خدا می‌داند چنین روندی را که چندین دهه طول خواهد کشید تحمل کنند تا سرانجام آقایان محافظه‌کار متوجه شوند که برداشتشان از اسلام درست نبوده و ...

— ارتش شاه یکی از بزرگ‌ترین ارتش‌های منطقه بود. همه نوع ابزار سرکوب هم داشت. اما در مقابل قاطعیت مردم و رهبری امام خمینی، از توپ و تانک و مسلسل کاری برنیامد.

— قاطعیت لزوماً به معنای مبارزه مسلحانه نیست. لزوماً به معنای خشونت نیست. اصلاح طلبان اگر می‌خواهند قاطعانه خواست‌های خود و مردم را پی‌گیری کنند، باید با ابزار قانون و با تکیه بر میلیون‌ها مردم خواهان اصلاحات و خواستار تحولات مثبت، محافظه‌کاران را مجبور به عقب‌نشینی نمایند. وگرنه آنان داوطلبانه قدمی پس نخواهند نشست. آن‌ها با خواهش و التماس ذره‌ای کوتاه نخواهند آمد. اما اگر بدانند

که مردم اصلاح طلب با یک رهبری قاطع، پای حرفشان ایستاده‌اند، مجبور خواهند شد تن به قانون بدهند و به اندازه‌ای از قدرت که حقشان است، رضایت بدهند.

انتقاد مردم به خاتمی، که بسیار دوستش می‌داشتند، این است که در هر حرکت قانون شکنانه نیروهای مقابل اصلاحات، به جای قاطعیت و به جای تکیه بر مردم و استفاده از پشتیبانی و نیروی آنها، تلاش کرد با نرمش در مقابل محافظه‌کاران به جای حل مشکل، آن را لاپوشانی کند. از قتل‌های زنجیره‌ای و غده سرطانی گرفته تا ماجرای کوی دانشگاه. تا قوانینی که در شورای نگهبان گیر کرد و ...

— اقدامات بسیار ملایم رئیس‌جمهور و طرفداران طرز سلوک ایشان، خیال محافظه‌کاران را راحت کرد که هیچ اقدام قاطعی برای جلوگیری از قانون شکنی‌های آنان صورت نمی‌گیرد.

انتظار می‌رفت آقای رئیس‌جمهور می‌دانست آنان که فرمان را به دور انداخته‌اند و می‌تازند، خود داوطلبانه از مواضع برتر کنار نمی‌نشینند. اگر ایشان در همان اولین مورد پس از کشف غده سرطانی، جنایتکاران و آمران را بی‌محابا و با تکیه بر رأی و پشتیبانی مردم افشا می‌کرد، خود به خود تناسب قوا تغییر می‌کرد و درسی به آنها داده می‌شد که به آسانی فراموش نمی‌کردند و روند تحمیل قانون به آنها آغاز می‌شد.

— اما در مورد سخنان سرکار خانم کولایی که بسیار به ایشان ارادت دارم: بله شرایط کنونی به شرایط دهه ۳۰ شباهت دارد. حتی مصدق و خاتمی هم به هم شباهت دارند. خانم کولایی بهتر می‌دانند که چنانچه مصدق از مردم درخواست می‌کرد (حتی در نیمه روز ۲۸ مرداد) مردم از او و حکومت ملی او پشتیبانی می‌کردند. اما مصدق این کار را نکرد. در مقابل این عدم درخواست کمک و موضوع را با مردم در میان نگذاشتن، در حالی که شیوه رایج مصدق صحبت کردن با مردم بود، دو نظریه وجود دارد. حاملان نظریه اول می‌گویند مصدق بین منافع مردم و ادامه وضع موجود، دست به انتخاب زد. حاملان نظریه دوم می‌گویند مصدق از ترس خون و خونریزی و از ترس هزینه کلان دعوت از مردم، تسلیم شد و بازی را واگذار کرد.

این نظریه هزینه زیاد و پرهیز از هزینه زیاد و جانبداری از اقدامات با هزینه کم هنوز هم طرفداران بسیاری در میان اصلاح طلبان دارد.

خیلی دلم می‌خواست می‌توانستم از مصدق محبوب پیرسم سال ۳۲، سال ۳۳ و از

آن زمان تا کنون که مردم ایران دارند هزینه می‌پردازند، حساب نیست؟ فقط هزینه دو روز مقاومت مردم ایران در برابر کودتاچیان، در تاریخ حساب می‌شد؟

وقتی با قاطعیت و احتمالاً کمی هزینه (یقیناً بسیار کم‌تر از آن چه مردم ایران پرداختند) می‌شد جلوی کودتا گرفته شود، چرا ما از رهبری مصدق محروم شدیم و کشور ما که می‌توانست با رهبری یک شخص ملی گام‌های بلندی در جاده توسعه بردارد، به استبداد بازگشت و...؟

از طرف دیگر نباید متوقع باشیم برای هر موردی، مردم خود رأساً دست به عمل بزنند و با نیروهای متجاوز برخورد کنند. این به نوعی تشویق هرج و مرج است. (مثل این می‌ماند که بگوییم هر زمان نیروهای خودسر به گروهی حمله کردند، مردم خود جواب مناسبی به آن‌ها بدهند.) پس در این میان وظیفه مسئولان قانونی چه می‌شود؟ روز ۲۸ مرداد مردم اطلاعات کافی از چند و چون ماجرا نداشتند، در حالی که نخست وزیر کاملاً در جریان بود. بعلاوه از میزان محبوبیت خود هم باخبر بود.

— قاطعیت لزوماً هزینه فراوان دربر ندارد. قاطعیت لزوماً به معنای خونریزی و خشونت نیست. مردم و نیروهای ترقی خواه خواستار خشونت و خونریزی نیستند. وقتی می‌شود از روش‌های قانونی و مسالمت آمیز استفاده کرد، چرا مبارزه غیر مسالمت آمیز؟ این‌ها همه عملی است. رهبران مخالف شواردناده و مردم گرجستان در یک همکاری و هماهنگی با هم، نمونه زیبایی از قاطعیت را به نمایش گذاشتند.

— اما در رهبران ما چه مصدق و چه خاتمی چنین اراده‌ای وجود نداشته و ندارد. قاطعیت در مقابل نیروهای واپس‌گرا! اما امام خمینی در برابر رژیم شاه قاطعیت به خرج داد.

— برخی از مردم به امثال من می‌تازند که به علت پافشاری و تبلیغات ما اصلاح‌طلبان قدرت گرفتند و فرصتی چند ساله صرف یک تجربه ناموفق شد.

ضمن آن که راهی غیر از اصلاحات نداریم، تجربه این دوره را ناموفق نمی‌دانم. دستاوردهای این دوره (غیر از پیش رفت‌های مورچه‌وار) را می‌توان به صورت زیر بیان نمود:

• تعریف مشخص خواست‌های اصلاح‌گران. در ابتدا خواست‌ها خیلی مشخص

نبود و اکثر مردم به علت نارضایتی از گروه مخالف به صف اصلاح طلبان پیوستند. حتی رهبران جنبش اصلاح طلبی خواست‌های دقیق و مشخصی نداشتند.

- باور همگانی به این که خواستن به معنای اتمام کار نیست.
- باور همگانی به این که محافظه‌کاران با تمام قوا و بدون رعایت اصول رایج در دنیای پیشرفته، از مواضع خود دفاع می‌کنند و داوطلبانه قدرت را از کف نمی‌نهند و به قانون هم گردن نمی‌گذارند.
- باور همگانی به این که مردم‌سالاری به معنای سپردن کار مردم به مردم است و نه به معنای احضار آن‌ها سر بزنگاه‌های انتخاباتی.
- اصلاح طلبان در حاکمیت فهمیدند که کل اصلاح طلبان جامعه به مراتب وسیع‌تر از قشری است که در حاکمیت است.
- همه فهمیدند که محافظه‌کاران با تمام طرفدارانشان و کل کسانی که می‌توانند بسیج کنند، حدود ۱۵ درصد جمعیت کشور است.
- باور همگانی به این که حتی محبوب‌ترین رهبران هم چنانچه در جهت منافع مردم گام بردارد، به سرعت اعتماد مردم را از دست می‌دهد.
- مهم‌ترین دستاورد این دوره آن است که آن چه تنها عده معدودی می‌گفتند که قانون اساسی و سیستم حکومتی ما دارای اشکال ساختاری است و مجموعه‌ای سازگار نیست، اکنون مورد قبول همگان قرار گرفته. یک سیستم سازگار نباید بر حسن نیت افراد تکیه داشته باشد و عملکردش بسته به فرد باشد. سازگاری آن است که مستقل از آن که، چه گروهی، در چه بخشی نشسته، بخش‌های مختلف نتوانند در هم قفل شوند.
- در حاکمیت ایران شوراهای متعدد غیرانتخابی مافوق شورای منتخب مردم، می‌تواند از تصویب قوانینی به نفع مردم جلوگیری کند.
- از طرفی نقش نهادهای نظارتی به روشنی در قانون نیامده.

— با توجه به آن چه گفته شد، و نیروی عظیمی که صرف کلنجرهای بی حاصل شده، مردم از تحول و اصلاح امور با شیوه‌های فعلی، ناامیدند.

— ادامه این کشمکش، و کلنجر نابرابر و تحلیل رفتن انرژی و نیروی مردم، موجب خواهد شد که فاصله ما با دنیای پیشرفته، بیش‌تر و بیش‌تر شود.

— لایه نازکی از اصلاح‌طلبان معتقدند با همین ساختار می‌توان اصلاحات را پیش برد. آن‌ها می‌گویند مخالف اصلاحات ساختارشکن هستند. اما گروه بسیاری از آن‌ها به این اشکال ساختاری پی‌برده و به شیوه عمل فعلی معترضند و همگام با مردم می‌گویند گیرم که حتی نظارت استصوابی ملغی شود و بهترین نمایندگان وارد مجلس شوند، مجالس بعدی هم با این ساختار، حداکثر مانند مجلس ششم (که عملکردش در خور ستایش بوده است) عمل خواهند کرد. با این شیوه و با این ساختار به هیچ‌کجا نخواهیم رسید. باید فکری عاجل کرد.

— بسیاری از مردم معتقدند آشتی مردم با حکومتی با چنین نحوه مدیریتی دیگر ممکن نیست.

— با توجه به برآیند نظریات، باید در جستجوی راهی باشیم تا از بن بست فعلی خارج شویم.

ضمن آن که معتقدم هرچه زودتر باید اشکالات ساختاری سیستم حکومتی ما مرتفع شود، اما در لحظه حاضر عاجل‌ترین تصمیم‌گیری، در مورد انتخابات مجلس در اسفندماه است.

شاید بهترین روش، بررسی امکانات مختلف و سنجیدن منافع و مضار هرکدام باشد. بیایید با هم راه‌های مختلف را بررسی کنیم و خوب و بد هر یک را بسنجیم.

• راه اول شرکت در انتخابات و انتخاب نمایندگانی بهتر که از سد تشخیص صلاحیت شورای نگهبان گذر کرده‌اند و ادامه‌کاری مبارزه بی‌امان میان نهادهای انتخابی و غیرانتخابی و ادامه ایستایی جامعه (یعنی اتلاف انرژی، توقف و حداکثر حرکت مورچه‌وار که جواب وضعیت فعلی ایران و فاصله رو به تزیاید آن را با دنیای پیشرفته نمی‌دهد).

تنها منفعتش این است که هیچ هزینه لحظه‌ای ندارد (!) اما نکته مهم این است

که نمی‌توانیم مردم را قانع کنیم این راه را بپذیرند و در نتیجه فاصله مردم با حکومت باز هم بیش‌تر خواهد شد.

- راه دوم عدم شرکت در انتخابات و رأی به عدم مشروعیت نظامی است که جلوی پیشرفت و ترقی مملکت را گرفته. نتیجه چنین انتخاباتی رسوا کننده خواهد بود. اما محافظه‌کاران از چنین نتیجه‌ای شرمند نخواهد شد و با شادمانی از آن استقبال خواهند کرد و با یکه تازی به سرعت وضعیت را به وضعیت شش سال قبل باز خواهند گرداند. و ما باید روز از نوروزی از نو خاتمی دیگری را بجوئیم.

فایده این راه نشان دادن عدم مشروعیت است و مردم هم از آن استقبال خواهند کرد. اما موجب حل مشکل فعلی جامعه نخواهد شد.

- راه سوم شرکت فعال در انتخابات است. به این معنی که به لیستی بسیار قوی از اصلاح‌طلبان، بدون توجه به رأی عدم صلاحیت شورای نگهبان رأی داده شود. زیرا کار شورای نگهبان خلاف قانون اساسی است. در قانون اساسی، انتخابات ما یک مرحله‌ای است. عدم صلاحیتی که شورای نگهبان اعلام می‌کند، انتخابات را دو مرحله‌ای می‌سازد.

مطمئناً مردم به آن‌هایی که رد صلاحیت شده‌اند بیش‌تر رأی خواهند داد. اگر پس از برگزاری چنان انتخاباتی، بخواهند نتیجه آرای مردم را باطل اعلام کنند، می‌توان از مردم و نهادهای مستقل حقوق بشر در جهان و سازمان ملل متحد کمک گرفت. باید با قاطعیت جلوی محافظه‌کاران ایستاد و با تبلیغات وسیع، بدون توجه به هزینه سنگین لحظه‌ای آن، به مردم ایران و دنیا نشان داد که عده‌ای با سماجت و برخلاف قانون جلوی ورود نمایندگان مردم به مجلس را می‌گیرند.

اگر این کار با موفقیت انجام شود، یک گام اساسی به سوی اصلاحات برداشته می‌شود.

پس از چنین موفقیتی هم هر بار که گروهی قانون را زیر پا گذاشت، به همین ترتیب با قاطعیت و با بسیج همه نیروهای داخلی و جهانی، آن‌ها را وادار به

عقب نشینی کرده و به آن‌ها بفهمانیم که باید به اندازه درصد مردمی که با آن‌ها موافق هستند، انتظار قدرت را داشته باشند.

این کار آسان نیست. قانع کردن مردمی که به کلی ناامید هستند به آزمونی دیگر، سعی فراوان می‌طلبد. از طرفی مخالفان اصلاحات ممکن است در بوق و کرنا بگذارند که ما از جهان و سازمان ملل متحد استمداد طلبیده‌ایم. این هیاهو نباید ما را بترساند. فراموش نکنیم که گذشت آن زمانی که فرزند حتی اگر پدرش بیچاره‌اش هم می‌کرد، شکایت پدر را به بیرون از خانه نمی‌برد. اکنون در سراسر جهان دادگاه‌های بسیار برای رسیدگی به جرایم والدین نسبت به فرزندان برگزار می‌شود.

من فکر می‌کنم یک بار دیگر تلاش کنیم و راه شرکت فعالانه را بیازماییم.

آذر ۱۳۸۲